@pasargadnews @pasargad_news

پاسارگاد روزگردون

خنده کن تا که سحر بشکفد از چشمانت
روزگردانی و لبخند تو چون خورشید است

دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۹۶ | شماره ۵۰۲ | ضمیمه شماره ۵۰۲ پاسارگاد

توضیح نگارستان در مورد صحبت درگوشی حسن‌پور و رییس‌جمهور در مراسم استقبال:

حسن‌پور از رییس‌جمهور خواست به درخواست مردم توجه کند!

حسن‌پور: چون مردم با صدای بلند درخواست می‌کردن، ترسیدم رییس‌جمهور نشنیده باشه!

در ضمن سیرجونی‌ها لهجه دارن، داشتم ترجمه می‌کردم!

در حاشیه نفرین شدن زن و بچه داور توسط کمک‌مربی گل‌گهر

خبر خوش رییس‌جمهور برای مردم سیرجان

سیرجون که خشک شد، میاین تهرون می‌شین بچه تهرونی!!

رییس ستاد روحانی در سیرجان:

خیرمقدم استاندار به رییس‌جمهور ضعیف بود

توقع داشتیم استاندار کِل بکشه و بابا کرم برقصه

نگارستان: رییس‌جمهور؛ اگر راست می‌گویید، اموال مردم را که غارت کرده‌اید، پس بدهید

موسسات مالی غیرمجاز: با ما بود؟
مسئولان: نه بابا نترسین با امریکا بود

کارتون‌ها: جواد خواجویی

اندر احوال تشت شیر و ماساژ شوهر...

قاصدک سیرجان: برنامه‌های شهرداری برای نوروز

❊ مناقصه گذاشتن نه‌نه سرما و مزایده عمونوروز و حاجی فیروز
❊ خفت کردن مسافران نوروزی برای گرفتن عوارض

سخن‌تازه: شهر در محاصره نخاله‌ها

اینکه خوبه، من یه شهری رو می‌شناسم در تصرف نخاله‌هاست

مسئولان کشور: مردم حق دارند انتقاد کنند

البته فقط توی دلشون :-)

پاسارگاد: مردم با ازدحام مانع امدادرسانی به مصدومان هستند

مردم: امدادرسان‌ها هم مانع سلفی گرفتن ما با مصدومان هستند

حمیدیات

آب را آن‌جا که می‌سوزد بریز

■ حمید نیک‌نفس

دردم از یار است و تسکین نیز هم
وزن او بسیار و سنگین نیز هم!
من که از او برنمی‌گردم، دریغ
او ز ما برگشت و از دین نیز هم
یار ما چون دولت بیدار بود
نیمه‌شب آمد به بالین نیز هم
بین عشاق جهان چون ما نبود
عاشقی چون ویس و رامین نیز هم
ارث بابا را ز من دارد طلب
در کنارش مِهر و کابین نیز هم
مبلِ قالی، قالی و باغی بزرگ
خانه و ویلا و ماشین نیز هم
در جهازش ناقلا گفتند هست
سنگِ پا از شهرِ قزوین نیز هم!
دست او دارد النگو از طلا
پای او دارد پلاتین نیز هم
مُهر و تسبیح ار بخواهد حاضر است
می‌رسد یک‌روزه از چین نیز هم
داد پندم دلبر و با خنده گفت
توی گوش بنده یاسین نیز هم
آب را آن‌جا که می‌سوزد بریز
بعد از آن کلّی بتادین نیز هم...
هاله نور آن و این دارد کلید
مشکل از آن است و از این نیز هم
این تورم هم چو این شلوار ما
می‌رود بالا و پایین نیز هم...

طنزینه

پشکل‌زمین!

■ مشکان

همش تقصیر سرودِ «ای ایران»!

این قدر خوندن «ای خاکت سرچشمه‌ی گُهر»، یه عده باورشون شد و دوره افتادن و همه جای کشور رو کردن معدن! یه مرتع برا دوایی سالم نذاشتن که فقط چشم نسلا بعدی بهش روشن بمونه.

اینا رو آقای هوشیارپور همسایه‌مون با ناراحتی می‌گفت. آی حرص می‌خورد. اما آقای هوشیارپور دوباره عذاب وجدان می‌گرفت. از حرفش پشیمون می‌شد. فندکش رو پرت می‌کرد و می‌چاقید، سیگاری دود می‌کرد و ادامه می‌داد: حالا تقصیر شاعر چیه؟ احساساتی شده واسه ایران یه پیتزایی خورده، شنونده باید عاقل باشه.

هوشیارپور دود رو که توی سینه‌ش نگه می‌داشت و نیکوتین می‌رسوند به مغز لامصبش باز انگار جرقه‌ای توی سرش زده باشه، دود رو از توی سوراخ‌های گشاد بینی‌ش می‌داد بیرون و نظریه‌ش رو تکمیل می‌کرد: ما هم ساده‌ایم ها. کو عاقل؟

بعد یهو انگار این هوشیارپور رو می‌بردن و یه هوشیارپور دیگه می‌آوردن. منقلب می‌شد. اشکای گوشه‌ی چشمش رو پاک می‌کرد و می‌گفت: چل روزه پسته‌هام آب نخوردن. اینا آب ۲۴ روزه می‌خوان طفلکا. خوش به حال حاجی که زد توو کار ثبت معدنا پاریز و چارگنبد. عیارشون پایینه؟ باشه. بار می‌کنن می‌برن از تو خاک خُلا درمیارن مسا رو.

هوشیارپور دچار خوددرگیری مفرط بود؛ نمی‌دونستی کِی خودِ واقعیشه و کِی داره ادای دلسوزا رو درمیاره. توی همین تناقض‌گویی‌ها هم بالاخره یه روز مچش رو گرفتم. گفتم هوشیارپور خودت می‌فهمی اصلا کدوم طرفی هستی؟ ماذا فازا؟!

خندید و گفت: چرا این میون فقط یخه‌ی منو چسبیدی؟ کی حرف‌وعملش با هم یکی هست که مال من باشه؟ حافظ می‌گه: «پارسایی و سلامت هوسم بود ولی/ شیوه‌ای می‌کند آن نرگس فتان که مپرس» این شیوه‌هایی که می‌کنند رو می‌تونی بری توی اینترنت نگاه کنی. شیوه زیاد داره. هرکی هم به یه شیوه بیشتر میل می‌کنه. ولی خب زندگی همینه دیگه. ما با نرگسِ فتان کار نداشته باشیم، یکی دیگه باهاش کار داره. چوب ور سگ بزنی مثل پشکل شرکت معدنی می‌ریزه. همه دارن بار می‌کنن می‌برن بابا. اون وقت من به پسته‌های طفل معصومم آب ندم که سهم آب تو و بچه‌های تو در آینده از بین می‌ره؟ به گوش چپم. بچه‌های من تا اون موقع با پول پسته‌ها رفتن کانادا. والا!

حکایت‌های امروزی

موبایل در عصر قاجار!

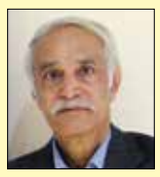

■ چماه کوه بنانی

رشد ابزار تولید در هر دوره‌ای باعث تغییر نظام سیاسی هم می‌شود. خوشبختانه در این قرن همه چیز با هم رشد کرده است. فرض کنید اگر یک تکنولوژی مانند موبایل در زمان قدیم با همان روابط و فرهنگ اجتماعی می‌آمد، چه می‌شد. می‌رفتیم حمام عمومی، رضا دلاک می‌گفت: برادران یادشان نرود موبایل را در خزینه نبرند.

زیر لُنگ همه یک موبایل بود. اکبر دلاک داشت کیسه می‌کشید که موبایل خان زنگ می زد. خان می‌گفت: ئی اکبرِ جواب بده. اکبر موبایل را برمی‌داشت و می‌گفت: جناب خانَ خوابیده‌اند. دارم از بدن مبارک‌شان شوخ (چرک بدن) جدا می‌کنم.

موبایل جامه‌دان زنگ می‌زد، همسر ئی اکبر بود. جامه‌دان می‌گفت: ئی اکبر روی ارباب دارند کیسه می‌کشند.

در قهوه‌خانه درویش پرده می‌گذاشت و می‌گفت: این فرهاد است که دارد برای شیرین پیامک می‌دهد. الهی بمیرم برای لیلی که هر وقت زنگ می‌زد به مجنون، تلفن در دسترس نبود. آخر مجنون در بیابان‌ها قدم می‌زد.

پیام‌های تبلیغاتی، همه در حال و هوای همان دوران بود. «یک الاغ سفید که هر روز حکیم صادق را می‌برد، به فروش می‌رسد.» «یک جفت الاغ قوی نر جهت باردار کردن الاغ‌های حضرت حاکم مورد نیاز است. به دارالحکومه مراجعه کنید.»

اگر بچه‌ها در مکتب شلوغ می‌کردند، ملا می‌گفت: ساکت، مکتب‌خانه را سرتان گذاشته‌اید مثل زن‌ها که در حمام موبایل‌شان را گم کرده‌اند. ننه زمزم حمامی می‌گوید بی‌بی‌ها حمام شلوغ است. موبایل را روی سایلنت نگذارید. مواظب باشید خیس نشود. دیروز موبایل بی‌بی زمرد افتاد توی دورچه. غصه بزرگی درست شد.

شیخ صفر روی منبر می‌گوید: خواهرها اگر سئوال مذهبی دارند، پیامک بزنند. من موبایل را در دست دارم. بله، خواهری پرسیده می‌خواهم زیارت بروم اما شوهرم مخالف است. خواهر! باید او را راضی کنی.

موبایل‌ها دو رنگ است. رنگ زرد مخصوص زن‌ها و رنگ سورمه‌ای برای مردهاست. غلام‌چاکران و جان‌نثاران قهوه‌ای است. موبایل کلاغی مخصوص ارباب‌ها و مالکین است. شب‌های عروسی هم موبایل‌ها فعال هستند. مادر عروس: قربان دخترم بشم، گریه نکن. خونه شوهر که گریه ندارد. ماشاالله کل‌رستم بار دومش است که داماد می‌شود. برو حجله اگر کاری داشتی زنگ بزن. من تا صبح گوشی تو دستمه.

زنان دیگر می‌گویند چه غورت می‌رود. می‌خواهد بگوید دخترم موبایل دارد. موبایل این روزها خر و سگی شده. قلی‌گدا هم موبایل دارد.

رشد ابزار تولید هرگز در یک جا توقف نمی‌کند و هر جا رشد می‌کند باید مناسبات تولید را همراه سازد.

از آن مترس، های و هوئی دارد
از آن بترس که موبایلی دارد

مثنوی طنز

بیا تا من و تو چون دوست باشیم
دو تا بادوم توی یک پوست باشیم
تو پسته‌ای و من بادوم پوتم
دهان بسته‌ای و من هم که شوتم
بیا آخر دمی با من بیامیز
میون راهِ ساتاباد و پاریز
تو خندون می‌شوی از پوکیِ من
به من حالی بکن اسرار میهن